

انسان در شرایط مدرن از منظر پست مدرنیسم

محمدرضا آهنچیان

چکیده

محور مطالعات و گفتگوهای همه رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، انسان و مسائل اوست. این محوریت، حاصل تلاشهای عده زیادی از فلاسفه و دانشمندان پس از رنسانس و به ویژه پس از دوران روشنگری به شمار می‌آید که در هم آمیزی با یکدیگر یکی از زمینه‌های اصلی پیدایی مدرنیسم را فراهم کردند. در این جا ضمن مرور وضع و شرایط انسان در دوران مدرن، انتقادهای وارد شده از سوی پست مدرنیسم به چنین انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سؤالات پژوهش به کمک روش تحلیل مفهوم و با مراجعه به اسناد پاسخ داده شد. بر این اساس روشن شد که دورویکرد مدرن و پست مدرن در چهار مفهوم مهم «خود»، «شناخت پذیری انسان»، «آزادی»، و «حقوق انسانی» با یکدیگر تفاوت‌های گاه اساسی دارند. در پایان، یافته‌های پژوهش برای ترسیم تصویری از انسان در دوران نر مدرن به ش قرار گرفت.

کلید واژه‌ها: انسان، دوران مدرن، پست مدرنیسم

مقدمه

یکی از تغییرات اساسی روی داده در نظام اندیشه فلسفی و آرای اجتماعی، طی دوران مدرن به انسان مربوط می‌شود. در بررسی انسان مدرن، خواه ناخواه بازگشتی به رنسانس صورت می‌گیرد. تاریخ نگاران در پاسخ به این سؤال که چرا وظیفه ارائه تعریفی از انسان جزو وظیفه‌های اصلی فلسفه قرار گرفت، به مجموعه‌ای از انقلابها در علم و فرهنگ طی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی اشاره می‌کنند. به قول وینسنت پاتر^۱ «نتیجه

جله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۷۳-۱۹۱

نوزایی این فرهنگ وارد شدن انسان به مرکز توجه بود^(۱) (از، ۱۹۹۹: ۵۱). این نتیجه گیری درست به نظر می رسد، زیرا به روشنی دیده می شود که بر خلاف مضامین مذهبی قرون وسطایی، در دوران رنسانس علاقه به انسان افزایش یافت (هاگیتز و ریچاردز، ۲۰۰۰: ۲). در واقع هدیه رنسانس به انسان، ایجاد تغییر در مضمون «فرد» به عنوان موجودی دانا و توانا بود؛ انسان تبدیل به عامل تعیین کننده مسایل مربوط به زندگی روزمره خود شد و از دنیایی که بیشتر بر جنبه های متافیزیکی متکی بود، به دنیای واقعی که در آن می زیست نقل مکان کرد^(۱) (اندرسون، ۱۹۹۷: ۲۵).

در قلب مدرنیته، ایده انسان خردمند یا سوژه عقلانی^۱ قرار دارد. با این تلقی که فقط چنین سوژه ای می تواند به پیشرفت و آزادی دست یابد (باومن، ۲۰۰۰؛ برتون و کاستیکاس، ۱۹۹۸؛ ویلفرد کار، ۱۹۹۵). در این جا عقل با کلیه وسیله ها و ملزومات خود مورد توجهی فراگیر قرار می گیرد و به عنوان آنچه به همه سرگشتگیهای انسان در برابر عالم واقع پایان می دهد شناسایی می شود. به سخن دیگر، عقل به اصلی ترین ابزار انسان مدرن در جایگزینی خرافه، جزم اندیشی و افسانه و در نتیجه حرکت تندتر به سوی نوآوری، نوگرایی و پویایی تبدیل می شود؛ چندان که هارکین می گوید، عقل وسیله ای است که انسان مدرن می تواند با به کار بستن آن، خود و دنیا را نجات دهد^(۲) (۱۹۹۸: ۳۲۸).

نگرش نو به انسان، به پیدایش تحولات همه جانبه و ژرف در فلسفه، جامعه شناسی، علوم سیاسی، هنر، انسان شناسی و روان شناسی انجامید. به علاوه در زمینه های اصلی زندگی چون علم، فناوری، صنعت و بوروکراسی، «فرد» مانند یک باشنده اجتماعی ظهور کرد^(۳).

طلوع فرد منجر به جریانه های فکری همه گیری شد که به نام «فردگرایی» مدتها مورد توجه قرار گرفت و شهرت یافت. از نگاه مدرنیسم، به طور فشرده، «فردی سازی»^۲ همان تحول «هویت» انسانی از هویتی قطعی به وظیفه مدار است که کنندگان انسانی خود را به مسئول بودن در برابر وظیفه ها و انجام آن می کشاند. به عبارت دیگر تأکید بر اصالت فردیت با پیدایش «خود مختاری» همراه است^(۴). در سیمای زندگی مدرن، انسان موظف است به واقعیت هستی خود شکل ببخشد؛ یعنی برای تحقق «باشندگی»، خود مسیر «شوندگی» اش را انتخاب

1-rational subject

2-individualization

کند و از آن بگذرد. به نظر کوهن خودمختاری با اصالت «خود خواستگی»^۱ در آمیخته است. در این صورت می‌توان آن را توانایی انسان در انتخاب هدفهای شخصی دانست که هر فرد بدون مراجعه به دیگری برای خود بر می‌گزیند (۱۹۹۹: ۱۲۶). به کمک آزادی انتخاب، انسان مدرن تبدیل به موجودی مستقل و آنگاه آزاد می‌شود. علاوه بر این در تصویر مدرن از انسان، انگاشت «آزادسازی» ارزش زیادی دارد^(۵). به نظر آنتونی گیدنز سیاستهای آزادسازی بازتاب ویژگیهای مدرنیسم است (۱۹۹۱: ۲۲۱). به کمک آزادی است که انسان توانایی حفظ و گرامی داشت خود را خواهد داشت، و در غیر این صورت، چون خود را از قید راهنمایی فرد خارجی آزاد نسازد، به تعبیر کانت - «شادمانه در خامی و نابالغی خواهد زیست» (نقل از کاهون، ۱۹۹۶: ۵۱).

مسئله اصلی - مانند محور این پژوهش - چگونگی ارزشیابی انسان مدرن توسط رویکرد پست مدرن است. پژوهشگر در این راه می‌کوشد تا نشان دهد از نگاه پست مدرن انسان مدرن چه وضعیتی دارد؟ آیا مدرنیته برای انسان نتایج مثبت و ارزشمند به بار آورد یا نه؟ آیا انسان در شرایط مدرن در شأن و پایگاه خود زیست یا عوامل مزاحم تازه‌ای او را از آرمان شهر خود دور ساخت؟ آیا مدرنیته به انسان آزادی، خود مختاری و بلوغ بخشید؟

پژوهش حاضر می‌کوشد پس از مروری گذرا بر اندیشه‌های اصلی مدرنیسم و پست مدرنیسم، نگاه نقدآمیز پست مدرنیسم نسبت به انسان مدرن را مورد بررسی قرار دهد. پژوهشگر در این راه می‌کوشد با استفاده از روش تحلیل مفهوم، که به طور عمده متکی به بررسی اسناد و منابع است به سؤالات اصلی پژوهش پاسخ دهد. در پایان پس از نتیجه‌گیری و ارائه بحث، پیشنهادهایی برای تحقیقات بعدی ارائه خواهد شد.

اهداف پژوهش

- ۱- بررسی تطبیقی هویت انسان از دیدگاه مدرن و پست مدرن؛
- ۲- بررسی مقایسه‌ای رویکرد های مدرن و پست مدرن درباره امکان و چگونگی شناخت انسان؛
- ۳- بررسی مقایسه‌ای آزادی انسان از دیدگاه مدرن و پست مدرن؛
- ۴- بررسی تطبیقی حقوق انسانی در شرایط مدرن و پست مدرن؛
- ۵- بررسی انتقادات پست مدرن درباره انسان دوران مدرن.

سؤالات پژوهش

- ۱- «خود» از دیدگاه مدرنیسم چیست و پست مدرنیسم چگونه به این موضوع می نگرد؟
- ۲- از نگاه رویکرد های مدرن و پست مدرن آیا می توان انسان را شناخت؟
- ۳- دیدگاه رویکرد های مدرن و پست مدرن نسبت به آزادی چیست؟
- ۴- حقوق انسانی در شرایط مدرن چگونه است، و پست مدرنیسم چگونه به آن می نگرد؟
- ۵- نقاط اساسی مورد انتقاد انسان مدرن از نگاه پست مدرنیسم چیست؟

مرور اندیشه های اصلی مدرنیسم و پست مدرنیسم

به طور بسیار خلاصه می توان «مدرنیسم» را چون نهضتی یک دست و منسجم که در دل خود فلسفه و نظام عقیدتی خاصی دارد با آموزه های زیر شناسایی کرد (کریولر، ۱۹۹۹: ۲):

- قطعی انگاری عقل انسانی به عنوان تنها و برترین سوژه دانش؛
 - آزاد سازی فرد از هر محدودیتی که آزادی و برتری هویتش را محدود می کند؛
 - مخالفت با سنت، کلیسای جبر، مهار کننده آزادی و فرایند آزاد سازی؛
 - «ناسیونالیسم» و تمرکز بخشی به قدرت اقتصادی، چون اصول قانونمند زیست و همزیستی انسان؛
 - اعتماد نامحدود به علم، توسعه اقتصادی، فنی، و گرایش به صنعت.
- به نظر برخی از صاحب نظران، مدرنیته نیز چون دوران تاریخی رواج اندیشه مدرنیسم با رنسانس و به عقیده برخی دیگر با روشنگری آغاز شده است و همچنان بر زمینه های گوناگون زندگی انسانها اثر می گذارد. همچنین، با تأکید بر رویکردهای اجتماعی، پست مدرنیسم را می توان نوعی تئوری اجتماعی دانست که دارای چهار دلالت مهم جامعه شناختی است (مارو، تورز، ۱۹۹۵: ۴۱۵):

- ۱- مرکز زدایی و خرد کردن قدرت؛
- ۲- غیر قابل جمع دانستن منافع مادی و نموده های ذهنی در چارچوب فعالیت های گروهی؛
- ۳- بروز ناتجانسی^۱ در برابر تعانس؛
- ۴- افزایش بی اعتمادی نسبت به دموکراسی.

در این میان، یکی از محورهای اندیشه پست مدرن، که در تعریف پست مدرنیسم از سوی ژان فرانسوالیوتار^۱ نیز مورد تأکید قرار گرفته است، ردِ روایتها و فرا روایتها^۲ است. به هر روی، بسیاری از صاحب نظران، پست مدرنیته را نیز دوران تاریخی پس از مدرنیته می خوانند (برای مثال اشتلین، ۱۹۹۸؛ هیکز و اسلاتر، ۱۹۹۸؛ دایره المعارف فلسفه رادلیج، ۱۹۹۸). هیکز و اسلاتر آن را به دوره معاصر مربوط می دانند که از ویژگیهای آن تحول مدرنیسم صنعتی در قالب رایانه ها، فناوری اطلاعاتی، و ارتباطات جمعی به شکل الکترونیکی است (۱۹۹۸: ۲۱۹).

یافته های پژوهش

سؤال نخست - «خود» از دیدگاه مدرنیسم چیست و پست مدرنیسم چگونه بدین موضوع می نگرد؟ به نظر دلانته، آخرین مرحله ای که در مدرنیته روی داد، شناسایی «خود» است (۲۰۰۰: ۱۳۱). بسیاری از اندیشمندان دوران مدرن بر این باورند که «خود» محصول تعامل فرد با دیگران است. در محیطهای اجتماعی، این امر چون اصلی بنیادین قابل مشاهده است. «خود» فرد در ارتباط با دیگران، تعامل با آنان، واکنشی که دیگران نسبت به آن نشان می دهند، و واکنشی که او باید نسبت به خودش ابراز کند، شکل می گیرد؛ «به طور کلی «خود» محصولی اجتماعی است» (هارگریوز، ۱۹۹۰: ۲).

مارگارت مید در پژوهشهای معروفش به این نتیجه رسید که «خود» امری یک سره دگرگونی پذیر است، و در واقع ساختی اجتماعی به شمار می آید؛ پس می توان آن را سوژه (فاعل یا I) و همزمان ابژه (مفعول یا me) خواند (همان منبع، ۷). البته نفوذ دیگران در تشکیل «خود» به هیچ روی بدان معنی نیست که رفتار فرد به سادگی، تنها از سوی نیروهای بیرون از او تعیین و یا فقط از راه تکانه های درونی برانگیخته می شود.^(۳) پس «خود» از یک سو ذاتی نیست و از سوی دیگر بدون رابطه با دیگران پدید نمی آید. «خود از تجربه اجتماعی تعامل با دیگران بر می خیزد»^(۴).

«خود» از چشم‌انداز پست مدرن، ویژگی‌های ممتازی دارد: «ما واقعاً «خود» نیستیم، هیچ هویت یگانه‌ای که از تولد تا مرگ ما را بدان شناسند نداریم ... به علاوه هیچ «من» واقعی وجود ندارد که در سراسر عمر و ضمن تغییراتی که روی می‌دهد، ثابت باقی بماند.» (وید، ۱۹۹۹: ۲).

در واقع انسان در طول زندگی اش درگیر یک بازی چند جانبه است، در حالی که وسایل اصلی این بازی را نمادها و نشانه‌های مختلفی که از تجربه‌های پیشین خود به دست آورده است تشکیل می‌دهد. به این ترتیب چنان که ویلفرد کار نیز می‌گوید: طبیعت انسان پست مدرن فاقد هر گونه جوهر و ماهیت ثابت و واقعی است (۱۹۹۵: ۱۲۷).

مرور دیدگاه اندیشمندان پست مدرن درباره «خود» نشان می‌دهد که آن در بردارنده تناقضهای چندگانه این دوران است: این «خود» ناب نیست، بلکه به نشانه‌ای که معرف خودش است تبدیل می‌شود؛ در حالی که این نشانه‌ها متأثر از اندیشه‌ای است که ریشه در برنامه‌های ارائه شده از سوی رسانه‌ها و مسائل زندگی روزمره دارد (دنزین، ۱۹۹۳: VII).

اغلب در بررسی «خود» پست مدرن به این اصل بنیادی اشاره شده است که هیچ مرکزی وجود ندارد (بی‌بین، ۱۹۹۱: ۱۵۶). پس این «خود» مرکز ردایی شده، به بها فاقد حاستگاه یا مسائلی است، بلکه خود یک پیامد است. دریدا^۱ در این باره می‌گوید: «خود» پست مدرن خودی وحدت یافته نیست، بلکه یک متن^۲ است؛ ساختاری از نشانه‌ها و معانی است، نه هیچ مرکزی وجود دارد، نه خاستگاهی و نه پایانی، تا با این «خود» به هم برآمیزد ... پس این سوژه مرکززد، سوژه‌ای است که در وجه افراطی‌اش، بی‌نام و نشان خواهد شد (مک‌کارتی، ۱۹۹۷: ۳۸۲). این نظر را دایموند و مولن هم دارند، آن جا که می‌گویند: «خود پست مدرن با کاوشهای هنرمندانه متولد می‌شود، اما هرگز به آخرین مرحله رشد یافتگی‌اش نمی‌رسد» (۱۹۹۹: ۵۴۵).

با کنار یکدیگر قرار دادن مفاهیم مطرح شده درباره «خود» در شرایط پست مدرن، پنداره‌ای از شخصی پدید می‌آید که هیچ نقطه مرکزی ندارد به جهت‌های گوناگون کشیده می‌شود، یک سره در حال عوض شدن است، و از یک منظر بیرونی بر اساس رابطه‌های متنوع خود با دیگران تعریف می‌شود. من چیزی بیش از آنچه

1-Derrida

2-text

تعریف می شوم نیستم. آنچه امروز معنی می دهم شاید فردا نباشد، یا آنچه امروز هستم ممکن است فردا بی معنی باشد. در واقع این من هستم که باید به روش خاص خودم، داستان «خود» را بنگارم.

سؤال دوم - از نگاه رویکردهای مدرن و پست مدرن آیا می توان انسان را شناخت؟

در دوران مدرن، بر امکان شناخت انسان تأکید می شود، به همین دلیل از تمام نیروی نظری و فکری رشته های گوناگون برای این منظور استفاده می گردد. با اعتمادی که مدرنیسم به عقل انسانی دارد، پس امکان شناخت همه چیزهای واقعی و قابل شناسایی وجود دارد؛ «انسان» نیز از در بردارندگی این اصل مستثنی نیست. افراطی ترین وجه این باور را که انسان مدرن قابل دسترسی و شناسایی است می توان در ورود انسان به آزمایشگاههای روانشناسی قرن ۱۹ به روشنی مشاهده کرد. پس مدرنیستها ضمن پذیرش همه پیچیدگیهای انسان و دشواری شناخت او، هرگز از کوشش در این راه دست برنداشتند؛ چنان که آنتونی کارتی با کلامی طنزآمیز می گوید: «اگر انسان مدرن را می توان به طور دقیق تعریف کرد به این خاطر است که او در دامی تقریباً ناگشودنی از محتواهای اثباتی زبان، کار و زندگی اسیر شده است» (۱۹۹۰: ۶). چه انسان زندانی چارچوبهای سختی که کارتی می گوید شده باشد یا نه، پنداشت «جوهره ذاتی» و وجود یک هسته مرکزی برای انسان که اندیشه مدرن آن را تأیید می کند، دارای آن اندازه سختی و قطعیت هست که مدرنیستها را به طمع شناخت آن و در نتیجه شناسایی قطعی انسان، ضمن پذیرفتن همه پیچیدگیهایش، انداخته است.

از نظر پست مدرنیسم انسان موجودی تقریباً گمنام و ناشناس است که با شک به «خود» و پیرامون خود می نگرد؛ پس کشف او کار آسانی نیست. هم چنین از نگاه لیوتار خود در بافت ویژه ای از روابط می زید که در زمان ما از هر زمان دیگری پیچیده تر و تغییر پذیرتر است (نفرین، ۱۹۹۳: ۳۷).

پس روش پیشنهادی پست مدرن چیست؟ ریک وید پاسخ می دهد که برای شناخت واقعی «خود» ابتدا باید زمینه های 'زندگی خود را بشناسیم' (۱۹۹۹: ۵). فرد فقط در همان بستر مکانی و لحظه تاریخی که زندگی می کند قابل شناسایی است. هر چند نمی توان به هر نتیجه ای از شناخت «خود» اطمینان داشت.

به هر حال تکرار این نکته اساسی در این جا اهمیت دارد که بر اساس سبک معرفت شناسی پست مدرن، شناخت چیزها و پدیده ها به نقطه پایانی خود نمی رسد. پس هر کسی، در هر زمانی اجازه نتیجه گیری قطعی از

«مفهوم» مورد نظر خود را ندارد. در سبک معرفت شناسی پست مدرن که هر تجربه تازه ای در تغییر شناخت ما از یک مفهوم یا پدیده مؤثر است، نتیجه گیری عدم قطعی قابل انتقاد نیست.

سؤال سه - دیدگاه رویکردهای مدرن و پست مدرن نسبت به آزادی چیست؟

مدرنیسم منادی آزادسازی انسان از قید جهل و خرافه و تعصب است (کار، ۱۹۹۵: ۷۵). اندیشه ورزان دوران روشنگری در حالی که از آزادیهای تازه پیدا شده دوره عقلانیت و نهضت خروج از جزمیت قرون وسطایی شادمان بودند مدعی شدند که انسان آزاد است تا موجودیت خود را رقم بزند. اما آیا این آزادی همه سویه و مطلق است؟ به نظر هاگینز و ریچاردز تنها محدودیتی که بر آن وارد است، از ناحیه عقل پدید می آید (۲۰۰۰: ۱۳).

اندیشمندان دوران روشنگری با تأکید بر آزادسازی عقلی می کوشیدند تا با ردّ جهل و موهوم پرستی، انسان را در شناخت خود کمک کنند؛ هر چند مقصود نهایی آنان جایگزینی این عقل در جامعه بود. به سخن دیگر، آنها برای فراهم شدن امکان زیستن در جامعه ای آزاد، پیش از هر چیز، بر آزادسازی عقلی پای می فشردند (کار، ۱۹۹۵: ۷۷۸).

از چشم انداز پست مدرنیسم، انسان موجودی آزاد، هوشیار، و «خود تعین گر»^۱ است. اما پست مدرنیسم، که خود را مشتاق آزاد ساختن واقعی انسان می داند، بیشتر به نقد آزادی مدرن می پردازد. این دیدگاه انتقادی پس از این در قسمت نتیجه گیری و بحث خواهد آمد.

سؤال چهارم - حقوق انسانی در شرایط مدرن چگونه است و پست مدرنیسم چگونه بدان می نگرد؟

بدون تردید پنداشت مدرن درباره حقوق انسانی، نقشی پیشرو در تاریخ غرب بازی می کند. در واقع بسیاری از این پنداشتها در جبهه مقابل رونوشتهای حکومت اشراف^۲ و نظام بردگی قرار دارد. به نظر ژونیونگ طبق پنداشت مدرن از حقوق بشر، دفاع از حقوق انسانها حفاظت از خود آنها تلقی می شود و این پنداشتی بسیار مهم در ساخت مدرنیته به شمار می آید (۲۰۰۲: ۳-۱۷۲). شولز نیز معتقد است در دوران مدرن، طبیعت و ماهیت انسان به خاستگاه اصلی حقوق بشر تبدیل شده است (۲۰۰۲: ۲). این یکی از بحثهای اصلی در دفاع از حقوق

1-self-determinant

2-aristocracy

است: بر این اساس، حقوق از اشتراکهای واقعی هر یک از انسانها با انسانهای دیگر استخراج می‌شود؛ مثلاً «نیروی عقلانی همه انسانها»، واقعیتی مشترک است. پس حقوق انسانی در دوران مدرن مبتنی بر حق بر گرفته از طبیعت انسانی است.

مهمترین اثر مدرنیته برای ارج نهادن بر حقوق انسانی، توجه به انسان چون باشنده‌ای مستقل و خود فرمان و دارای حقوق اجتماعی و سیاسی مشخص و تعریف شده، و آزاد است. مدرنیته بر بستری تاریخی توانست در بسیاری زمینه‌ها از حقوق بشر دفاع کند. به علاوه موفق شد به کمک پیشرفتهای علمی و فناوری، تا اندازه‌ای به حق انسان برای شاد و سالم زیستن جدی‌تر از هر زمان دیگر، کمک کند. هر چند بعداً انتقادهای جدی به عملکرد مدرن در این باره وارد شد.

انتقاد از عملکرد مدرن بیش از همه از سوی پست مدرنیسم جدی گرفته شده است. گریفین چشم‌اندازی ارائه می‌دهد که در شناخت حقوق انسانی براساس پست مدرنیسم ارزشمند به نظر می‌رسد (۲۰۰۰: ۹-۵۷):

- پنداشت پست مدرن درباره حقوق انسانی به برقراری یگانگی بین فردگرایی و جمع‌گرایی، و بین حق و تکلیف کمک می‌کند؛

- انگاشت پست مدرن درباره حقوق انسانی بر اصل وحدت ارزشهای غربی و غیر غربی استوار است؛

- انگاشت پست مدرن درباره حقوق انسانی بر حق بقا و حق حیات تأکید بیشتری دارد؛

- در پنداشت پست مدرن، حقوق انسانی ابزاری در اختیار دولتها نیست، بلکه خود هدفی عالی به شمار می‌آید.

در مجموع، پست مدرنیسم می‌کوشد تا دوگانگی بین حقوق خصوصی و عمومی یا فردی و جمعی را از میان بردارد. بنابراین از ویژگیهای اصلی حقوق انسانی در شرایط پست مدرن نگرستن بدان چون یک کل است و در همین معنی است که این رویکرد در گسترش مفهوم حقوق انسانی می‌کوشد؛ به علاوه به جای تأکید انحصاری بر حقوق شهروندی بر اهمیت حق حیات تأکید می‌کند.

سؤال پنجم - نقاط اساسی مورد انتقاد انسان مدرن از نگاه پست مدرنیسم چیست؟

نگاه دقیق‌تری به انسان مدرن نشان می‌دهد که او دیدگاه خاصی درباره واقعیت و توان ذهنی خود دارد که به وی کمک می‌کند تا تصمیمات منطقی بگیرد و سرنوشت خود را کنترل کند. در این حال مرور

رفتارهای انسانی نشان می دهد که انسان در برخورد با موقعیتهای نامعین یا مسأله های پیچیده و چند لایه قدرت حل مسأله خود به شکل اثر بخش را از دست می دهد، یا گاهی ضمن حل مسأله قبلی با مسأله دیگری که شاید بزرگ تر و جدی تر از اولی باشد روبه رو می شود.

هر چند نتیجه گیری قطعی یا روشن درباره انسان مدرن آسان نیست، اما داوری درباره آنچه او بدان دست یافت امکان پذیرتر است. مرور دستاوردهای مدرن نشان می دهد که مدرنیسم در کنار آثار سودمندی که تسهیلات زندگی را افزایش داد، اثرات دیگری نیز از خود بر جا گذارد که ارزیابی آن تحت تأثیر برداشتهای عمومی ما درباره شرایط زندگی قرار دارد^(۹).

مدرنیسم که با شعارهای ارزشمندی چون آزادی و رفاه آغاز کرده بود، به جای دیگران به داوری درباره یک زندگی خوب نشست و شاخصهای آن را تعریف کرد. شاید در آن هنگام به این مسأله توجه جدی نشد که آیا توانایی و خواست انسان برای تغییر محیط خود، از ظرفیت او برای قضاوت درباره اصل وجود و ضرورت چنان تغییراتی جلوتر نیست؟ در کوششی که شاید بر اساس نیتهای خیرخواهانه و بشر دوستانه آغاز شد دردهای نو و مسأله های تازه انسانی پدید آمد که نشانه های آن در قالب ناامیدی و سرخوردگی؛ دوام تبعیض جنسی و نژادی؛ دیکتاتوریهایی پنهان سیاسی و فرهنگی؛ فاصله گرفتن شدیدتر کشورها از یکدیگر با شروع جنگهای اطلاعاتی؛ نابرابری در توزیع امکانات و تسهیلات زندگی؛ گرایش فزاینده به سوی مواد افیونی، نیروزها و شادی بخشها؛ بیماریهای خلق الساعه و ناشناخته و مانند اینها مشاهده می شود. اگر جنگهای بزرگ و خانمان سوز، کوره های آدم سوزی، زور آزمایه های سیاسی و نظامی و مواردی چون این را بر خلاف بسیاری از اندیشمندان پست مدرن از آثار مدرنیته ندانیم، از کنار مشکلات جدی زیست محیطی، استثمار نوین، اشکال جدید کنترل و شستشوی مغزی نمی توان به سادگی گذشت.

انتظار می رفت که در عصر مدرن علم مبنایی اثربخش برای ایمان و صداقت در میان مجموعه ای از حقایق کلی شود. این دوران شاهد به هم آمیزی بدیعی از صنعت و فناوری در کنار حکومت و مدیریت بود که از یک سو رشد صنعتی - اقتصادی را موجب شد و از سوی دیگر به بروز فاشیسم، نازیسم و حکومتهای دیکتاتوری چون کمونیسم یاری رساند. دیده شد که جوانان جامعه های مدرن در حالی که در نقطه اوج رفاه و لذت به سر می بردند، امید خود را به آینده ای امن و مطمئن از دست می دادند. آنها به همراه والدین خود چون مصرف کنندگانی افراطی به جریان رشد اقتصادی، توسعه صنعت، و گسترش علم و فناوری کمک کردند.

از چشم اندازی که این مقاله به پست مدرنیسم می نگرد، مدرنیته نتوانست به طور کامل تصویر مطلوبی را که ابتدا از شرایط انسانی ارائه می داد تحقق بخشد^(۱۰). مسائلی چون آنچه در بالا بدان اشاره شد، از نظر پاره ای اندیشمندان چهره واقعی پیروزی عقلانیت مدرنیستی و استفاده از اصلها و روشهای علمی را برای کاربست رفتار کارآمد در امور انسانی نشان می دهد (برای مثال؛ مک کارتی: ۱۹۹۷).

مدرنیسم - به عنوان ساخت فرهنگی سده بیست - در پایان این قرن به خود بازگشت تا با ارزیابی از آنچه باقی گذارده است، راهی بازسازی شده را برای پیمودن به سوی نیک شهری که با انسان بر سر آن پیمان بسته بود آزمایش کند. آیا هنگامی که در نقد مدرنیسم می خوانیم که این رویکرد شیره جان انسانیت را کشید و در آخر از او وسیله ای برای جلوه بخشی به صحنه های نمایش پر زرق و برق خود ساخت، دچار ناراحتی و اضطراب نمی شویم؟ پیدا شدن مسأله های تازه انسانی که همگی برای انسان مدرن ناشناخته بود یا مانده است باعث پیدایی دهها و یا صدها مکتب فکری و ایدئولوژی شده که یکسره در جستجوی شکلهای تازه ای از روابط اجتماعی - فرهنگی و سیاسی - اقتصادی هستند.

به این ترتیب از نگاه پست مدرنیسم، مدرنیسم نه فقط نتوانست به خوبی از پیمان خود در راه رفاه، آزادی، حقوق بشر و آرامش انسان دفاع کند، بلکه به عکس با پافشاری بر عقل و روشهای علمی، سایر جنبه های انسانی را نادیده شمرد و رفته رفته از تأثیر آن در حل مسائل زندگی انسان کاست. چرخهای عظیم صنعت در مسیر تولید انبوه قرار گرفت و زیر ساختهای نظری نظامهای سرمایه داری با تبلیغ فرهنگ مصرف به تداوم این جریان یاری رساند. از نگاه پست مدرنیسم، انسان مدرن فاقد آزادی واقعی، و دچار از خودیگانگی است. شناخت آن از «خود»، سطحی و پر خطاست؛ و سرانجام دفاع آن از حقوق بشر بیشتر متوجه مسائل سیاسی است. این نکته ها هنگام نتیجه گیری و بحث مورد بررسی دقیق تر قرار خواهد گرفت.

نتیجه گیری

مرور یافته های پژوهش نشان می دهد که مدرنیسم کوشید تا به ساخت انسانی تازه پردازد؛ نه این که به تولد انسانیت کمک کند، بلکه به تولد انسانی دیگر یاری برساند. انسانی که برخی از ویژگیهای قبلی اش را از دست بدهد و در مقابل ویژگیهای تازه ای به دست آورد که او را وارد دوران تازه ای از حیات خود می سازد. به راستی اندیشیدن به این پرسش، هولناک و سخت است که آیا چنین تغییراتی روی داد تا انسان را آماده زیست در

شیوه‌ای از زندگی که دلخواه اندیشه مدرن بود بسازد یا چنین انسانی ساخته شد تا شاید به ساخته شدن چنان زندگی‌ای کمک کند؟ رگه‌های بدینی در هر دو حالت این پرسش وجود دارد. انسان چون ابزاری در اختیار اندیشه‌های مدرن قرار می‌گیرد، تا از رویدادی فرهنگی و فلسفی، طرحی اقتصادی و سیاسی شکل بگیرد^(۱۱). هر چند تصور پیش‌بینی سوء استفاده از انسان جدید توسط پیشگامان اندیشه مدرن، منطقی به نظر نمی‌رسد، اما پیامدهایی که بویژه برای انسان پدید آمد، عینی‌ترین ملاکها برای داوری درباره مدرنیسم است.

مرور یافته‌های تحقیق نشان داد که «خود» در مدرنیسم مرکزیت یافته و متحدالشکل است و بیشتر از ساختی اجتماعی برخوردار است^(۱۲). پست مدرنیسم به مرکز زدایی از این «خود» می‌پردازد و آن را دچار «خردشدگی»^۱ و «ویژه‌شدگی»^۲ می‌کند.

«خود» با کاوشهای هنرمندانه فردی متولد می‌شود و هرگز به آخرین مرحله از رشد یافتگی نمی‌رسد. به زعم اش و ادواردز «خود» پست مدرن ساختی فرهنگی دارد و به کمک سیستمهای معنایی و از طریق گفتمان شکل می‌گیرد (۱۹۹۴، ۱۶). نقش اجتماع و دیگری در ساخت انسان پست مدرن هم اهمیت دارد. ولی «خودی» که شکل می‌گیرد یگانه و متحدالشکل نیست، بلکه «متکثر از مردم» یا دیگران است (برزوبرگمان، ۲۰۰۰: ۴).

پس «خود» پست مدرن فاقد نقطه مرکزی یا هسته مشخصی است؛ به جهت‌های بسیار گوناگون کشیده می‌شود؛ یکسره در حال عوض شدن است؛ و از سویی و از منظری بیرونی، براساس رابطه‌های گوناگون با دیگران تعریف می‌شود.

اگر بر سر ساخت پذیر بودن یا نبودن برخی چیزها بحث باشد، مسلماً انسان یکی از آنهاست. مدرنیسم که با راه انداختن جریانهای فکری و فعال کردن روشهای علمی، در صدد شناخت هر چیزی برآمد، در این راه نیز تلاش گسترده‌ای از خود نشان داد، هر چند به رغم همه تلاشهای گسترده موفق به نتیجه‌گیری روشن و قطعی نشد، چنان که برای مثال باومن آن را «تاریک و گنگ» می‌داند^(۱۳) (میسون، ۲۰۰۱: ۵۴).

پست مدرنیسم ادعای قابلیت شناخت حقیقت انسانی به طور مطلق را رد می‌کند؛ اما برای شناخت انسان در درجه نخست مراجعه به خود او، و سپس شناسایی پیکره اجتماعی - فرهنگی بزرگی را که او را در بر گرفته

1-fragmentation

2-particularization

است توصیه می کند^(۱۴). آن چنان که آمد آموزه مارگرت رز هم جالب است که می گوید: «انسانها بازیکنانی هستند که برای شناخت آنها باید موقعیت و نقش هر بازیکن را بدانیم» (۱۹۹۶: ۴۹).

درباره آزادی، پست مدرنیسم ادعای آزادسازی واقعی انسان را دارد و مدعی است که در دوران مدرن - برخلاف آنچه گفته می شد - هرگز این آزادی به نتیجه نرسید.

این پنداشت که انسانها به اندازه ای که فلاسفه دوره روشنگری خواهان آن بودند آزاد نیستند، از قرن نوزدهم همراه ما بوده است. از آن زمان بود که اندیشمندانی چون مارکس، دورکیم و وبر مدعی شدند، مدرنیته ای که وارد زندگی ما شده است به اندازه امتیازهایی که دارد، آزادی ما را محدود می سازد. به نظر مارکس، تولید ماشینی سرمایه داری بدترین نوع بهره کشی را که دنیا به خود دیده است پدید می آورد.

دورکیم عقیده داشت که مدرنیته باعث نوعی تقسیم جزئی کار در همه حوزه های زندگی می شود، و به ثابت ماندن مرزهای اجتماعی که جامعه پیش مدرن آن را قطعی می انگاشت کمک می کند. دنیای کاملاً مدرن باعث محدود شدن آزادی آدمهایی می شود که باید آزادانه به انتخاب هدفهای خود بپردازد (جاناتان روث، ۱۹۹۷: ۴۳).

روان شناسان نیز آزادی انسان در شرایط مدرن را مورد تردید قرار می دهند. فروید دریافت که ممکن است آزادی با درونی ساختن هنجارهای اجتماعی (توسط خود برتر) محدود شود، سرکوب شده، یا به بی راهه رود. در مکتب رفتارگرایی اسکینر نیز انسان واقعاً فاقد هر گونه اراده آزادی است. به عکس رفتار، عقیده و ارزشهای او را محرکهای محیطی تعیین می کنند.

آنچه روشن است این است که پست مدرنیسم در صدد احیای سوژه مدرن نیست، بلکه جای آن را با ویژگی یا پرسوناژ دیگری با تفاوتهای اساسی عوض می کند. بر این اساس، انسان آزاد و آزادی انسان را در طول تاریخ همواره امری نسبی می داند که هرگز به شکل آرمانی خود به ثمر نرسیده است. برای مثال، سخن فوکو^۱ روشن گر است که درباره وضع آزادی انسان طی دوران مدرن می گوید: «هر چند گمان می کنیم در دنیای مدرن آزادتریم، اما در واقع زندانی اندیشه های خود شده ایم» (ریچارد و هاگینز، ۲۰۰۰: ۵۵).

سرانجام حقوق انسانی در شرایط مدرن به طور جدی توسط پست مدرنها موشکافی شده است. پایداری نکلهای سستی و مدرن ستمگری و استثمار در دنیای امروز نقشی پیشرو و مهم به مسأله حقوق انسانی بخشیده

است. به نظر می‌رسد که مدرنیسم به حقوق بشر به شکلی تک‌ساحتی می‌نگرد؛ یعنی بیشتر به جنبه‌های سیاسی حقوق انسانی توجه می‌کند. نشانه دیگر این تک‌بعدی‌نگریستن، محور قرار دادن حقوق انسان غربی در تنظیم قراردادهای جهانی حقوق بشر است. پس پست مدرنیسم می‌کوشد هنجارها و رویه‌های حقوق بشر را از نفوذ مراجع غربی و ساز و کارهای کنونی‌اش که بیشتر مبتنی بر منطقه‌بندیهای سیاسی - جغرافیایی است رهایی بخشد. به نظر ژولیونگ، پنداشت مدرن حقوق انسانی ثمری جز هرج و مرج و تقویت حکومت ثروتمندان در سطح جهان ندارد (۲۰۰۲: ۱۷۵).

هر چند انسان امروزی که در گذشته‌ای نه چندان دور مفتون شعارهای فریبده مدرنیته شده بود، اکنون هشیارتر از آن است که روح و عقل خود را یکسره در پیروی از اندیشه‌های پست مدرن از دست بدهد، اما از کارآمدی انتقادی این رویکرد استفاده می‌کند تا وضع خود، و در این باره حقوق خویش را مورد بازبینی و ارزشیابی قرار دهد. بی‌شک با زنده و فعال نگهداشتن نگرش انتقادی و حفظ تردید منطقی، این امکان برای انسان وجود دارد که در این دوره از شرایط تاریخی‌اش، با بینایی و فراست کافی به سوی آینده خویش گام بردارد.

بحث

آیا اکنون انسان در نقطه‌ای از تاریخ خود قرار گرفته که بتواند به آنچه بدان دست یافته است نگاهی بیندازد؟ آیا می‌توان با برخی منتقدان هم‌صدا شد که انسان مدرن علاوه بر احساس یهودگی و سرگشتگی، از خود بیگانگی، انزوا و غرور بی‌جا، چیز بیشتری به دست نیاورده است؟

آیا انسان امروز ضمن این که هنوز هم از مسائلی چون تبعیض نژادی و جنسی، نابرابری در توزیع امکانات و تسهیلات زندگی، دیکتاتوریه‌های پنهان سیاسی و طبقه‌بندیهای اجتماعی و فرهنگی رنج می‌برد، با اضطراب، تهایی، جنون و خشونت، بیماریهای ناشناخته و نادانی چند لایه رو به رو نیست؟ آیا مدرنیته به بندگی، اسارت و خامی انسان پایان داد، و باعث رشد اخلاق فردی چون ضامن حقوق همه برای دستیابی به برابری و عدالتی جهان گستر شد؟

وضع کنونی انسان مدرن از آن جهت قابل بررسی و ژرف‌نگری بیشتری است که مدرنیسم کار خود را بر محور انسان آغاز کرد؛ انسان را به مرکز این میدان کشید و با ترویج اندیشه‌هایی چون انسان‌گرایی و اصالت

هستی، هم بر اهمیت و هم بر مسئولیت او افزود. از سوی دیگر، مدرنیسم مترادف با فردگرایی در نظر گرفته شد. از انسان خواسته شد تا خود را از قید زنجیرهای جهل و خرافه و عصیتهای متصل به خاک و قبیله برهاند و چون موجودی خودفرمان، اراده خود را بر هستی خویش بگسترد، دست به انتخاب بزند و مسئولیت زندگی خود را در دنیا به عهده بگیرد. این همه که برای انسان رها شده در تاریکیها و حرمانهای بسیار، پر جاذبه و فریبا بود تبدیل به یکی از دلایل اصلی تن سپاری او به آرمانهای مدرنیسم شد.

اکنون این فرصت برای انسان هست تا با عینک رویکرد های انتقادی، چون پست مدرنیسم، به گذشته و اکنون خود بنگرد. امروز به دور از هر گونه تعصبی، خواسته یا ناخواسته، شرایط پست مدرن پایان نظمی نسبتاً قدیمی را اعلام می کند، و چون انقلابی فرهنگی، آرام آرام، ضمن نقد مدرنیسم، جزئیات حیات جمعی ما را در بر می گیرد. پس در این قطعه بحرانی از هستی که شاید انسان را وارد دوره موثر دیگری از تاریخ خویش می سازد، طرح این پرسش و اندیشیدن بدان وظیفه ای بزرگ است که آیا مدرنیته به ساخت «بدل» انسانی پرداخت یا سیمای واقعی انسانیت را متجلی کرد؟ در صورت نخست، انسان واقعی چیست، و در صورت دوم، آیا انسان دیگری هم وجود دارد؟

پیشنهاد برای پژوهشهای بعدی

۱- مقایسه انسان و وضع او در دوران رنسانس با دوران روشنگری؛

۲- نقد تصویر انسان پست مدرن؛

۳- روشها و چگونگی شناخت انسان در دوران مدرن؛

۴- هویت پردازی انسانی براساس قاعده های مدرنیسم؛

۵- معنی و حدود آزادی در شرایط مدرن؛

۶- بررسی حقوق بشر مدرن، از منظر پست مدرنیسم.

یادداشتها

- ۱- دیدگاه مکتب اصالت تصور (Idealism) درباره تفاوت دنیای مبتنی بر امر واقع (real) با دنیای ساخته شده در ذهن (Ideal) قابل تأمل است.
- ۲- در تأیید اهمیت جایگاه عقل برای انسان مدرن است که ماکس وبر هنگام توصیف مدرنیسم آن را مترادف با بسط عقل گرایی ابزاری می داند. البته او برای دنیای مدرن نشانه های دیگری نیز در نظر می گیرد، مثل ترویج آزادی، انسان مرفه مادی، یأس و سرخوردگی از دنیا، ناخرسندی و اعتراض مدام، قفس آهنین از خود بیگانگی (دانگن، ۲۰۰۱: ۳).
- ۳- صاحب نظران زیادی چون لایکس فرد گرایی را یکی از آثار مدرنیته بر می شمارند (۱۹۹۹: ۳۶) یا چون باومن معتقدند که فرد با مدرنیته تولدی دوباره یافت (۲۰۰۰: ۳۱).
- ۴- اصالت فردیت دست کم از این زاویه با «خودمختاری» (autonomy) ارتباط نزدیک دارد که در این جا فرد به فرمانی که از سوی خود او صادر می شود به انتخاب هدف و پی گیری برای دست یابی بدان اقدام می کند. نقش دیگری، اجتماع و مراجع در این باره از موضوعات قابل بحث است.
- ۵- در این جا نیز بر اساس برداشتی از کانت منظور از آزاد سازی (emancipation) رهایی زنان و مردان از زنجیرهای جهل آمیخته با ستمهای راکد، اندیشه های مذهبی کوتاه نظر و تربیت نزار و بد است.
- ۶- برداشتی از تحلیل هارگریوز (۱۹۹۰: ۸-۷).
- ۷- منظور پست مدرنها این نیست که چیزی به نام «خود» وجود ندارد، بلکه این خود دارای ماهیتی سیال و بی مرکز است. از نظر پست مدرنیسم انسان هیچ گاه هیأتی را که به صورت نهایی شکل یافته باشد به خود نخواهد گرفت. این خود بدون مرکز و متکثر، با حضور خود به تکوین مداوم خویش مشغول است.
- ۸- مارگرت رزن نیز در تشبیهی مشابه می گوید: «انسانها بازیکنانی اند که برای شناخت آنها باید موقعیت و نقش هر بازیکن را بشناسیم» (۱۹۹۶: ۴۹).
- ۹- رشد سریع دانش و خواست عمومی برای کاربردی کردن آن در قالب انواع فناوری، باعث پدید آمدن تغییرات زیادی در روش زندگی و کار شد و انتقادات جدی نه فقط طبیعت گرایان، بلکه حتی پیشرفت گرایان را برانگیخت که در این جا مجالی برای ورود به این موضوع نیست.
- ۱۰- لیوتار با تحلیلی گلایه آمیز از سیستمهای گوناگونی که مدرنیته پدید آورد، سیستم را مانند ماشینهای پشتازی می داند که انسانها را به دنبال خود یدک می کشد، و آنها را از انسانیت تهی می کند تا در سطح دیگری از صلاحیتهای هنجاری آنها را مجدداً انسانی سازد (۱۳۸۰: ۱۷۱). از نظر او بر خلاف شعارهای مفتون کننده مدرنیته، انسان موتور رشد فناوری نیست، بلکه هم محصول و هم نقاله آن است (لمرت، ۱۹۹۷: ۱۰۰).

۱۱- خالی کردن وجود انسانی از جنبه های روان شناختی و غیر مادی و تبدیل وی به جزیی از ماشین بزرگ صنعت وسیله اصلی شکل گیری این طرح است.

۱۲- به نظر کریستوفر دی، از ویژگیهای مدرنیته مرکزیت بخشیدن به «خود» است (۱۹۹۹: ۲۵۸).

۱۳- روشن است که این امر دال بر ادعای پست مدرنیسم مبنی بر امکان شناخت تمام حقیقت وجود انسان نیست. در واقع داوری درباره دشواری یا امکان ناپذیری شناخت انسان بر عهده هر فرد است.

۱۴- این نکته اساسی در معرفت شناسی پست مدرن در این جا حائز اهمیت است که در شرایط پست مدرن هیچ اطمینانی به توانایی انسان برای شناخت حقیقت وجود ندارد. همان طور که انسان پست مدرن انسان دیگری است، شناخت او نیز - اگر امکان پذیر فرض شود - روشی متفاوت دارد. بیشتر در بررسی سؤال دوم مقاله در این باره نکاتی مطرح شده است.

فهرست منابع و مآخذ

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰): شرایط پست مدرن، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، نشر گام نو.

- Anderson, W. T. 1998. *The future of the self: Inventing the postmodern person*, N. Y: Jerney P. Teacher Putman.
- Bauman, Z. 2000, *Liquid modernity*. Oxford: Polity.
- Berthon, M. and Kastikeas, C. 1998. "Essai: Weaving Postmodernism". *Internet Research: Applications and policy*. Vol. 8. No. 2.
- Bers, M. and Bergman, R. 2000. "A constructionist perspective on values: A response to postmodern fragmented identity". www.Media.mit.edu/
- Cahoon, L. 1996. *From modernism to postmodernism: An anthology*. Blackwell.
- Carr, Wilfred. 1995. "Education and democracy: Confronting the postmodernist challenge". *Journal of philosophy of Education*. Vol. 29. No. 1.
- Carthy, A. 1990. *Postmodern law: Enlightenment, Revolution, and the death of Man*. Edinburgh University press.
- Cohen, A. J. 1999. "Communitarianism, social constitution, and autonomy". *Pacific philosophical Quarterly*, 80.
- Criveller, G. 1999. "The postmodern condition and the enduring good news of the gospel". www.hsscol.org.
- Dellanty, G. 2000. *Modernity and postmodernity; knowledge, power and the self*. London: SAGE.
- Denzin, N. 1993. *Images of postmodern society*. SAGE publication.
- Diamond, P. and Mullen, C. 1999. *The postmodern education; Art – based inquiries and teacher development*. N. Y: Peter Long.
- Dungen, W. 2001. "Towards a moderate, modular postmodernism". www.globalprojects.org.
- Epstein, M. 1998. *The place of modernism and postmodernity: In Russian postmodernism: New perspectives on late soviet and post soviet culture*. Oxford providence.
- Eze, E. 2000. "Philosophy and the "Man" in the humanities". *Topoi*: 18.
- Giddens, A. 1991. *Modernity and self – identity*. Cambridge: polity.
- Griffin, D. 2000. *Beyond anarchy and plutocracy: The need for global democracy*. [Brochure].
- Hadgins, C and Richard, M. 2000. *Individual, family and community*. San Antonio collodge press.

- Harkin, J. 1998. "In defence of the modernist project in education". *British Journal of educational studies*. Vol. 46. No. 4.
- Hargreaves, D. 1990. *Interpersonal relations and education*, student edition, London: Routledge.
- Hicks, D. and Slaughter R. (Eds.). 1998. *Future education*, Kogan Page Press.
- Lemert, C. 1997. *Postmodernism is not what you think*. Black-well publishers.
- Luycks, M. 1999. *The transmodern hypothesis: toward a dialogue of culture*. Future, 31.
- Morrow, R. and Torres C. 1995. *Social theory and education. A critique of theories of social and cultural reproduction*. State University of New York Press.
- McCarthy, L. 1997. "Experience and the postmodern spirit". *Educational Theory*. Summer, 3.
- Mason, M. 2001. "The ethics of integrity: Educational values beyond postmodern ethics". *Journal of philosophy of Education*. Vol. 35. No. 1.
- Mellor, P. and Shilling C. 1994. "Reflexive modernity and the religious body". *Religion*. 24.
- Pippin, R. 1991. *Modernism as a philosophical problem*. Oxford and Cambridge: Basil Blackwell.
- Ray, Christopher. 1999. "Endogenous development in the era of reflexive modernity". *Journal of Rural studies*. Vol. 15. No. 3.
- Routledge Encyclopedia of philosophy* (version 1.0). (1998). London and N. Y.: Routledge.
- Rose, M. 1996. *The postmodernism and postindustrial: A critique*. Cambridge University Press.
- Schulz, W. 2000. "The humanist basis for human rights". *Humanist*: Sept. 2000.
- Usher, R. and Edwards, F. 1994. *Postmodernism and Education*. N. Y.: Routledge.
- Wade, R. 1999. *Where did "I" go? The loss of the self in postmodern times*. Prob Ministries.
- Wang, Z. 2002. "Toward a postmodern notion of human rights". *Educational philosophy and Theory*. Vol. 34. No. 2.

مشخصات مؤلف

محمدرضا آهنجیان، دارای دکترای فلسفه آموزش و پرورش با گرایش فلسفه مدیریت آموزشی، استادیار علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد است. علائق پژوهشی او در زمینه آموزش نیروی انسانی، انسان شناسی تربیتی و مسائل انسانی مدیریت است.

آدرس: دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: ahanchi@Ferdowsi.um.ac.ir